

بحران در بحران

دکتر غلامحسین عبیری

توجه قرار گرفته‌اند، پیوندی منطقی ایجاد نماید و راهکارهای جدیدی را پیش روی کارگزاران سیاسی - اقتصادی قرار دهد.

نزوم توسعه

امر توسعه یک الزام اجتماعی است که به قداست دولت و ملت ارج می‌گذارد و پویایی ملت را در مسیر تحولات بین‌المللی هموار می‌سازد. اما توسعه، سرمایه لازم دارد و سرمایه هم منابع می‌خواهد. ایران کشوری است که از نظر منابع همواره غنی بوده و از همین رو، همواره مورد توجه کشورهای صنعتی بوده است. ارتباطات اقتصادی با ایران برای همه سودآور است و تقویت این رابطه‌ها به مناسبات تاریخی ملت بازمی‌گردد که چگونه خود را برای رویارویی با چالش‌های قرن جدید آماده خواهد ساخت.

افزایش قیمت انرژی در چند دهه اخیر درآمد سرشاری را به سوی کشور به جریان درآورد که همه از نعمات آن بهره‌مند شدند، اما طبیعت این بهره‌مندی عادلانه نبود و لذا توسعه اقتصادی، وابستگی‌های بین‌المللی را تشدید کرد و از اینرو، سیاست نیز گرفتار آمد. سپس بحران سیاسی از آنجا تشدید شد که مسیر توسعه، پدیده «مدرنیته» را در مقابل «سنت‌گرایی» آرایش داد و مردم بدون آنکه حق انتخاب داشته باشند، از لحظه «تولد» با تبعیض روبرو شدند.

به عبارت ساده‌تر، امر تولد با خود یک تبعیض را به همراه داشت: اگر نوزاد در یک خانواده مدرن به دنیا می‌آمد، رفتار مدرن برای او حاکمیت و اولویت می‌یافت و اگر از پدر و مادر سنتی این زایش بوجود می‌آمد، روند سنت‌گرایی محور می‌شد. حاکمیت در این مسیر فرزندان خود را به سوی مدرنیسم سوق می‌داد و لذا در اوایل دهه ۱۳۵۰، نهادهای اجتماعی به سوی کارگزاران مدرن گرایش یافتند، اما در اوایل دهه ۱۳۷۰، با تغییرات سیاسی پیش آمده، کارگزاران سنت‌گرا، فرزندان خلف جامعه معرفی شدند. بدین صورت، این نگرانی از درون روز بروز شدت گرفت و این پرسش به طور جدی تر مطرح شد که سرمایه‌های انسانی با کدام گرایش در خدمت به مردم قرار گیرند؟

در مقابل سرمایه‌های انسانی، سرمایه‌های مادی و دانش فنی قرار داشتند. اگر چه فعالان اقتصادی سعی می‌کردند تا به سود سرمایه‌گذاری اکتفا کنند، اما درعین حال ترجیح می‌دادند آramش سرمایه‌های خود را هم به‌خطر نیندازند و



▲ تحریکات درونی و بیرونی افراد جامعه، حاکی از آن بود که یک «دام سیاسی» گسترده شده است.

مقدمه

حاکم بر جنبش‌های اجتماعی سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۵۶ است که «انقلاب اسلامی» را با خود به همراه آورد و دو جامعه متفاوت مدرن و سنتی را به یکدیگر «گره» زد. از دیگر موانع تحلیل، فقدان پیشینه تاریخی مرتبط با موضوع مورد بحث است که باعث می‌شود کالبدشکافی در حوزه هر یک از جوامع مدرن یا سنتی به صورت منفرد اما مرتبط مورد بررسی قرار گیرد.

شکی نیست که تحلیل پویای این پدیده‌ها، ضرورت طبقه‌بندی مناسب بستر تاریخی و بررسی بازارهای «پول‌ساز» را می‌طلبد که به صورت چند وجهی روابط اقتصادی، سیاسی و تاریخی را پوشش می‌دهد. از این رو، هرگونه عدم توجه به اصول حاکم بر تغییرات متغیرهای کلان اقتصادی، سیاسی و تاریخی باعث می‌شود که در روند تحلیل نتوانیم نتایج قابل اعتمادی را بدست آوریم.

امید است که این مقاله بتواند در برخی از وجوه مختلف پدیده‌های اجتماعی ایران که مورد

هنوز بیش از سه دهه از افزایش قیمت نفت در اوایل دهه ۱۹۷۰ نمی‌گذرد که ایران به عنوان یکی از بزرگترین تولیدکنندگان انرژی، بحران طولی‌مدتی را پشت سر گذاشته است: شوک افزایش درآمد سرانه در سال‌های ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) تا جنگ هشت ساله با عراق (۱۹۸۸-۱۹۸۰) و سپس بحران سیاسی سال‌های اخیر.

این روند تا کی ادامه خواهد یافت؟ و چگونه می‌توان به آن پایان داد؟ و مردم را به زندگی عادی و اجتماعی بازگرداند؟ عامل اصلی این بحران در بازار انرژی قرار دارد یا در بازار تسلیحات، نظامی؟ برای حل این معما از روابط بین‌الملل می‌بایست کمک گرفت یا مهار ارتباطات درون اجتماع شرط لازم و کافی برای تثبیت نهادهای اجتماعی است؟

آنچه این تجزیه و تحلیل را با دشواری و مانع روبرو می‌کند، همانا تغییرات ساختاری

لذا بخش خصوصی مقررات دولتی را تا آنجا رعایت کرد که توجه به دولت، ضریب فزاینده سود سرمایه‌گذاری را افزایش دهد. اما قیمت‌گذاری‌های دولتی مانعی برای حرکت سرمایه‌گذار بود. از اینرو، سرمایه‌گذار با تقاضای بالای مردم و قدرت خرید محدود روبرو بود، و از سوی دیگر، با مقررات قیمت‌گذاری دولتی، روند فعالیت خود را محاصره شده می‌یافت.

بحران توسعه نیز با تغییر سطح دانش فنی و گسترش ارتباطات جهانی روز بروز بیشتر شد، به طوری که دولتمردان با این سؤال روبرو شدند که نقطه اتکای حاکمیت در کجا می‌بایست قرار گیرد؟ بدیهی است که قلب توده‌ها جای با ارزشی بود، زیرا همکاری گسترده مردم با دولت، روند بازسازی جامعه را تسهیل می‌کرد، و بودن در کنار تکنوکرات‌ها این امتیاز را داشت که انتقال دانش فنی با سهولت بیشتری صورت می‌گرفت.

در هر صورت، دولت یک حق انتخاب بیشتر نداشت و می‌بایست برای این تقسیم‌کنندگی در مسیر توسعه قربانیانی را از دست بدهد: آرای مردم، مردمی که در جنگ نهایت تلاش و همکاری را از خود نشان دادند؛ یا حمایت از طبقات متخصص که روز بروز تعدادشان افزایش می‌یافت.

مشکل دیگر این گرایش نظری موضوع تقدم توسعه سیاسی یا اقتصادی بود که هم پیوند پیچیده‌ای بین آنها وجود داشت و هم در نهایت مستقل از یکدیگر عمل می‌کردند. توسعه سیاسی، تقاضای مردم را برای حقوق مساوی و عدالت اجتماعی تشدید می‌کرد و توسعه اقتصادی، می‌توانست شرایط اشتغال و افزایش درآمد را برای طبقات مختلف مردم فراهم آورد.

فرصت‌طلبان و سودجویان در هر یک از این مراحل تاریخی بار خود را بستند و برای امنیت خاطر، مسیر مهاجرت را برای خود و خانواده‌شان هموار کردند. به طور طبیعی، عده‌ای که تعدادشان درخور توجه بود، از بحران پیش روی خویش به هراس افتادند و بدون توجه به نتایج امر «این مرز پرگهر» را ترک کردند و با سختی و مشقت زندگی را از زیر صفر شروع کردند.

افزایش جمعیت و بحران بیکاری به تدریج «ترس» را بر مردم مستولی کرد و آنها را واداشت که اگر راه‌گریزی ندارند، حداقل بر دارایی‌های خود بیفزایند و این الگوی فکری هم مصرف را افزایش داد و هم توان اقتصادی را برای رشد اقتصاد ملی متوقف ساخت. بدین ترتیب، جامعه

در شرایط نوینی قرار گرفت که خود یک تضاد را دربرداشت.

تقاضای سرمایه‌گذاری

راه حل بحران بر پایه جذب سرمایه‌گذاران - اعم از داخلی و خارجی - قرار گرفت. اما جامعه هیچگونه تصویر زیبایی از سرمایه‌گذار را در خود سراخ نمی‌کرد و سرمایه‌گذاران را فرصت‌طلبانی می‌دید که از محل مازاد اقتصادی نیروی کار، بر حجم سرمایه خود می‌افزودند. کمبود نقدینگی مردم و تقاضا برای پول قوی سرمایه‌گذاران داخلی را با محدودیت روبرو ساخت که با قیمت تمام شده بالا چگونه خواهند توانست بنگاه‌های اقتصادی را سرپا نگهدارند؟ از سوی دیگر، سرمایه‌گذاران خارجی تنها به صنایعی چشم دوخته بودند که ارزش افزوده هزار درصدی



○ دورنمای سرمایه‌گذاری به تدریج تاریک و تاریک‌تر شد، زیرا عدم موفقیت کارخانجات و بنگاه‌های اقتصادی در داخل، بهترین نماد برای تصمیم‌گیری جریان سرمایه بود.

داشت. بنابراین، با عقد قراردادهای مختلف، بازار انرژی - سودآورترین بازار اقتصادی کشور - مورد تاخت و تاز شرکت‌های چندملیتی قرار گرفت، تا جایی که دولتمردان سیاسی آمریکا را نیز به پیشنهاد لغو تحریم اقتصادی تحریک کرد.

اما تقاضا برای سرمایه‌گذاری به منظور ایجاد کار «هدف» بود و دولت هم از آنجا که ترجیح می‌داد تا مهار بیکاری را در دستور کار خود داشته باشد، لذا اشتغال به شیوه «سرکار گذاشتن» را در سرلوحه سیاست‌های خود قرار داد، و به شیوه‌های مختلف استخدامی، عده محدودی را که «فرزندان خلف» شناخته

می‌شوند، بر سرکار گذاشت.

سرمایه‌گذاران ایرانی خارج از کشور نیز با وجود دادن چندین قربانی، نهایتاً کاری از پیش نبردند و لذا ترجیحاً سکوت را اختیار کردند و با فراخوانی وابستگان از داخل به خارج از کشور وجدان خود را آسوده‌تر نمودند.

در این مسیر، اقتصاد اسلامی به فراموشی سپرده شد و هرچند صباحی برخی از کارگزاران که هنوز خاطرات دهه ۱۳۵۰ را به یاد داشتند، به امید دسترسی به یک راه‌حل سمینارهایی را برگزار کردند. اما دریغ از اتخاذ یک سیاست اقتصادی درست که گره‌ای از مشکلات مردم را باز کند. سپس نرخ‌های بهره کوتاه مدت و دراز مدت از یکدیگر فاصله گرفتند و نرخ‌های بازار رسمی و بانکداری اسلامی (دولتی) نیز از یکدیگر دور شدند. نرخ بهره از یکسو، و تورم از سوی دیگر، امر تصمیم‌گیری برای سرمایه‌گذاران را در هاله‌ای از ابهام قرار داد، ضمن آنکه مردم هنوز خاطرات سرمایه‌گذاران فراری را در ذهن داشتند، ولی جستجوی یک تحلیل قابل قبول در این زمینه را در دستور کار قرار ندادند.

سپس دورنمای سرمایه‌گذاری به تدریج تاریک و تاریک‌تر شد، زیرا عدم موفقیت کارخانجات و بنگاه‌های اقتصادی در داخل، بهترین نماد برای تصمیم‌گیری جریان سرمایه بود.

در همین مراحل، بحران بیکاری از طبقات کارگری به سایر طبقات و به‌ویژه به فارغ‌التحصیلان دانشگاه نیز سرایت کرد و عده‌ای که در صدد بهره‌گیری سیاسی از موضوع بودند، رؤیای جنبش‌های جدید اجتماعی را در اذهان دانشجویان زنده کردند.

جنبش‌های دانشجویی همواره در جامعه با حمایت مردم و خانواده‌ها روبرو بوده است، اگر چه تجربه‌های تلخ را نیز بعضاً به یاد می‌آورد. بدین ترتیب، محیط دانشگاه نیز با تظاهرات دانشجویی از حوزه علمی به حوزه سیاسی سوق داده شد و در این مسیر، عده‌ای از صاحب‌نظران علمی نیز راه‌حل بحران‌های جامعه را در «اصلاحات» دیدند. جالب توجه اینکه این اصلاحات می‌بایست با حضور جناح‌های سیاسی پیشرو صورت گیرد و آنها نیز اصلاحات سیاسی را مقدم بر اصلاحات اقتصادی تعریف می‌کردند، درحالی‌که هر جناح سیاسی که مسسؤولیت دولت را تقبل نماید، طبیعتاً می‌بایست برای روان کردن ساختار اقتصادی و یا سیاسی، اصلاحاتی را در محور کارها قرار دهد،

حضور تشکل‌های عیدیه‌ای را بدنبال آورد که در نهایت، یکی پس از دیگری با مشکل اقتصادی روبرو شدند و این نهادها هم‌یا به جرگه بنگاه‌های اقتصادی پیوستند، یا تعطیل شدند و یا در یکدیگر ادغام شدند. در هر صورت، باز هم «آزادی» مانند طفل معصومی که با نامادری و یا ناپداری خویش زندگی می‌کند، مورد تهاجم و تجاوز قرار گرفت.

بدون تردید، طبیعت دام‌های سیاسی همین تجاوزات را دربردارد و مادام که هدف تخریب است، انتظار بهبود، امری واهی بشمار می‌رود. لذا مردم باید بپذیرند که در صورت ناآگاهی از روند فعالیت‌های اجتماعی - اقتصادی در داخل و خارج از کشور، همواره امکان انتخاب نادرست وجود دارد و بهتر است که از این «دایره مینا» پارا بیرون بگذارند و با تعقل بیشتری هدایت امور را به کارگزاران مورد اعتماد واگذار کنند.

ارتباطات نامشروع

در مسیر دام سیاسی فوق‌الذکر، روند ارتباطات ناسالم یا بهتر بگوییم «نامشروع» گسترش یافت و همان تعاریف نامشخص افراد مختلف را در حوزه‌های مختلف سیاسی به سمت قراردادهای گوناگون سوق داد، و هر یک - اعتبار کارهای کارشناسی نه‌چندان قابل اعتماد، پای میز مذاکرات نشستند و با امضای خوشبینانه موافقت‌نامه‌ها، اقتصادی را که خود معتقد به بیمار بودنش بودند، به حال خود رها کردند و رفتند.

دامنه این ارتباطات واقعاً نامحدود بود، و هر فردی به فراخور درایتی که داشت، مسیر ارتباط خود را هموار می‌ساخت. متفکران نیمه دولتی روانه کنفرانس‌ها شدند، مدیران از دیدار نمایشگاه‌های بین‌المللی غفلت نورزیدند و صاحب‌منصبان نیز از ملاقات‌ها بهره جستند.

در این شرایط، فرزندان ناخلف به فرار روآوردند و آنها که هنوز خود را از «مام وطن» سیراب نمی‌دیدند، به غارت و چپاول ادامه دادند. نظریه «سرمایه‌های بادآورده» خود گواه این مدعی است که فرزندان خلف و ناخلف از این رهگذر توشه‌ها برداشتند! غافل از آن که در آن سوی دیوار عده‌ای دیگر درصدد هستند که این ثروت را از چنگال آنان بدر آورند. در هر

گرفت و مواد مخدر الگوی مصرف شد. قمار تفریح شد و زندانی شدن مایه افتخار بشمار رفت. نهادهای اجتماعی هم دچار همین «دور باطل» شدند. بنگاه‌های اقتصادی به‌جای سودآوری به ضرر دادن عادت کردند، محیط‌های آموزشی به احزاب سیاسی تبدیل شدند و این جابجایی‌ها آتقدیر گسترش یافت که هیچ نهادی خود را متولی و مسؤول وظایف محوله نمی‌دانست. در اغتشاشات، نیروهای انتظامی خود را کنار می‌کشیدند و در بحران‌های اجتماعی، دانشگاه‌ها به سکوت اکتفا می‌کردند. امنیت برای هیچ انسان حقیقی و حقوقی باقی نماند و مشاغل ستادی در دست‌های گروه‌های خواص که فرزندان خلف بشمار می‌آمدند، دور می‌زد. فرزندان ناخلف نیز با پیرانه‌های اجتماعی و رانت‌های اقتصادی تنها به



○ مشاغل ستادی در دست‌های گروه‌های خواص که فرزندان خلف بشمار می‌آمدند، دور می‌زد و فرزندان ناخلف نیز با پیرانه‌های اجتماعی و رانت‌های اقتصادی تنها به امرار معاش می‌پرداختند.

امرار معاش پرداختند و هر چند صباحی نیز از خود ناآرامی نشان می‌دادند. اشکال ناآرامی هم شناخته شده بود: از خبرچینی به شکل ساده ارتباطات شروع می‌شد و تا شایعه‌سازی ادامه می‌یافت. بدیهی است که همه این‌ها سرگرمی‌های نامناسبی بودند که در نهایت روند تخریب یک ملت را سرعت می‌بخشیدند.

سرانجام، زمینه برای فعالیت احزاب فراهم آمد، اما از آنجا که برای آزادی تعریف روشنی در دسترس نبود، لذا ابعاد دام گسترده‌تر شد و ده‌ها حزب شکل قانونی به‌خود گرفتند. تعاریف مختلف از جمهوریت، اسلام، آزادی، توسعه و...

که این خود از جمله وظایف دولت‌هاست. لذا دو شعار سیاسی عدالت اجتماعی و جذب سرمایه‌گذاری از دو دیدگاه جناح‌های اصلاح طلب و محافظه کار رسماً به‌عنوان محور مقابل مردم قرار گرفت. آنها که از محل درآمدهای نفتی زندگی خود را سرو سامانی داده بودند، به عدالت اجتماعی به‌عنوان اولویت اول می‌نگریستند و آنها که در فقر همه چیزشان به مخاطره افتاده بود، به اصلاحات اقتصادی چشم امید دوخته بودند. این انتظارات درحالی ایجاد می‌شد که بحران در بحران تمامی جامعه را فرا گرفته بود و امید به بهبود درکوتاه مدت اصولاً وجود نداشت، زیرا در کوتاه مدت فرض بر این است که همه چیز ثابت است، و این در درازمدت است که همه چیز دچار تغییر می‌شود.

بدین ترتیب، امر سرمایه‌گذاری نیز در برابر عدالت اجتماعی از یکسو، و در برابر فقر از سوی دیگر، بلاتکلیف باقی ماند و درحالی‌که ایران کشوری غنی و ثروتمند است، «قرانی از این غنا» دست بیچاره‌ای را نگرفت که از مصیبت و درماندگی در امان باشد.

دام سیاسی

در مسیر این تلاطم‌های اجتماعی، جبهه‌گیری مردم شروع شد. از مردم عامی گرفته تا آن‌ها که از سیاست فقط «سیا» را می‌شناختند، با تحریکات مختلف درونی و بیرونی به صحنه انتخابات آمدند که «روی عده‌ای را کم کنند» غافل از اینکه حیات اجتماع درخطر است. حمایت‌ها آتقدیر جهت‌گیری تندی پیدا کردند که به یکباره همه «اصلاح طلب» بالفطره شدند و برای این امر نیز هیچ‌گونه برنامه‌ای - نه در افکار و نه در روی کاغذ - تدارک دیده نشده بود.

در هر صورت «دموکراسی» آن هم از نوع غربی - با جامعه در حال توسعه و با فرهنگ ایران اسلامی، رو در روی یکدیگر ایستادند و برای رسیدن به آزادی همه چیز را مورد تهاجم قرار دادند. نه برای حفظ آبروی یک ملت واقعی گذاشتند و نه از مردم‌داری و خویش‌داری بهره‌ای جستند. همه چیز را قربانی کردند، از فرهنگ تا ارزش‌های اجتماعی، و هیچکس را یارای آن نبود که به مردم تفهیم کند که یک «دام سیاسی» برایشان طراحی شده است.

سرانجام، این دام سیاسی، بحران اقتصادی را حادث‌تر کرد و بیکاری و فقر چهره خانواده‌ها را خدشه‌دار ساخت. فحشا، صورت تجارت به‌خود

○ بازارهای انرژی، تسلیحات و مواد مخدر ما را محاصره کرده‌اند.

صورت. «باد آورده را باد خواهد برد.»
جالب توجه آن که در برابر این ارتباطات ناصواب، طیف وسیعی از مردم از ترس بدنامی و اتهام، ارتباطات مشروع خود را نیز محدود ساختند و با انزوای طلبی، گوشه عزلت گزیدند و رفتند.

در هر دو حالت، هزینه واقعی این ارتباطات - اعم از سالم و ناسالم - را مردم می‌پردازند و خواهند پرداخت، هزینه‌ای که در هیچ کجا از آن نامی به میان نخواهد آمد و با چند طنز سیاسی و طعنه زدن در طول تاریخ به فراموشی سپرده خواهد شد. اما نتایج این ارتباطات ثبت می‌شود و برای آنان که به تحلیل مسایل می‌پردازند، فراموش شدنی نیست. چه مسافرت‌های دور و درازی که به قلب آفریقا رفتند و چه آسان فراموش شد! همه این دیدارها مانند درختانی که می‌بایست میوه می‌دادند، چون به گل نشستند، با اولین رعد و برق، توان باروری خود را از دست دادند و بی‌ثمر به درختان خشکی که ایستاده می‌میرند، تبدیل شدند.

بدین سان، خود را اسیر «روز مره‌گی» کردیم و به «برنامه روزی» روی آوردیم. این بازی واقعاً حیرت‌آور بود، زیرا در این بازی همه برنده بودند جز «ایران» که می‌بایست تحمل این بار سنگین را می‌کرد و دم بر نمی‌آورد تا شاید مردم بر سرعتی بیابند و به جای عربده کشی، برای نوسازی کشورشان آستین‌ها را بالا بزنند.

باور کنیم که هیچ مسیر غلطی به بهشت ختم نمی‌شود و خوش خیالی‌ها را باید کنار بگذاریم و به واقعیات پناه ببریم، واقعیاتی که به دلیل «پنهانکاری» هیچگاه ما را مصون نگذاشته‌اند. این پنهانکاری هم ریشه تاریخی دارد و از محیط خانواده و آموزش‌های اولیه شروع می‌شود. دیوارهای سر به فلک کشیده منازل به ما می‌آموزند که با محیط بیرون بیگانه‌وار رفتار کنیم، غافل از اینکه محیط بیرون و داخل با یکدیگر در ارتباط هستند و بر یکدیگر تأثیرگذارند و دامنه اثربخشی مشخص و معین نمی‌باشد.

ملاحظه می‌کنید که چگونه ارتباطات نامشروع، بحران‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را به یکدیگر گره زده است و راه چاره‌ای برای حل این معضلات به سهولت قابل تصور نیست، مگر اینکه مردم و دولت در یک شرایط روان و بدون تعصب به بررسی مسایل بپردازند و راه حل‌ها را به سوی عمل و قانون‌مداری هدایت کنند.

مدیریت بحران

هر مشکلی را راه حلی می‌بایست، به نحوی که بتواند گره‌ای از مشکل را باز کند و آثار جانبی محدودی از خود بجای گذارد. از همین رو، شناخت اولویت‌ها و یا ترجیحات می‌بایست در دست‌ورکار سیاست‌گذاران قرار گیرد. آنچه قابل قبول است، این است که این روند نمی‌تواند بیش از این ادامه یابد و در هر صورت، می‌بایست به آرای مردم احترام گذاشت.

مناسب‌ترین الگویی که می‌تواند مردم را به زندگی عادی اجتماعی بازگرداند، این است که دولت دست از مداخله در امور زندگی اجتماعی مردم بردارد و بگذارد که مردم خود برای آینده‌شان هدف‌گذاری کنند. توسعه دولتی ناپایدار است و دیر یا زود با فروپاشی روبرو



○ مناسب‌ترین الگویی که می‌تواند مردم را به زندگی عادی اجتماعی بازگرداند، این است که دولت دست از مداخله در امور زندگی اجتماعی مردم بردارد و بگذارد مردم خود برای آینده‌شان هدف‌گذاری کنند.

خواهد شد، زیرا بازارهای انرژی، تسلیحات و مواد مخدر مانند یک مثلث برمودا عمل خواهند کرد و این بازارها ما را محاصره کرده‌اند. ما باید از منافع برخی از این بازارها چشم‌پوشیم و به ثبات کشور بیندیشیم. در واقع، هر چه بیشتر در ارتباطات بین‌المللی قانونمند باشیم، و هر چه در ارتباطات داخلی قانونمادرتر عمل کنیم، به مردم بیشتر خدمت کرده‌ایم.

نگاه ما می‌بایست اعماق بیشتری را هدف قرار دهد تا از دام‌های سیاسی به سهولت عبور کنیم و منافع ملت در این است که برای ارتباطات اجتماعی - اقتصادی - سیاسی اهمیت بیشتری

قابل شویم و با دادن آزادی، امنیت ارتباطات را ضمانت کنیم. امروز مناسب‌ترین الگوی کنترل، خود کنترلی و یا بیدارسازی وجدان عمومی است، تا هر انسانی خود نسبت به سالم‌سازی محیط اقدام کند.

در واقع، اصول حاکم بر مدیریت پیشرو توصیه می‌کنند که در یک فضای مناسب ارتباطات منطقی را به جامعه بازگردانیم و با احترام گذاشتن به آزادی‌های عمومی و فردی، شعاع فعالیت‌های مردم را گسترده‌تر سازیم. آنچه مسلم است، طبیعت یک جامعه سالم می‌پذیرد که با تغییرات دانش فنی، ارتباطات نوینی را بر محورهای ساختار اجتماعی پایه‌گذاری نماییم، اما این بدان معنی نیست که آنچه را که نیاکان ما به ارث گذاشته‌اند، به دور بریزیم و به ارزش‌های واقعی آن‌ها توجه نکنیم. برعکس، امروز ما این امتیاز را داریم که با داشتن دورنمای غرب، ترکیب مناسب‌تری از «مدرنیته» و «سنت‌گرایی» را برای سیاست‌گذاری انتخاب کنیم و هیچ معیاری برای این انتخاب بهتر از خواسته‌های مردم نیست. مدیریت ایسن بحران، از خودگذشتگی می‌خواهد و جسارت که هر دوی این صفات در طول تاریخ برای ما به میراث گذاشته شده، تنها نباید در تقسیم این میراث به صورتی مادی‌گرا عمل کنیم و همه چیز را برای خود بخواهیم و دیگران را مانند فرزندان ناخواسته تلقی کنیم.

تجربه نشان داده است که امر توسعه بدون آزادی ارزشی ندارد و مردم برای دستیابی به آن - آزادی - از هر تلاشی مضایقه نکرده‌اند و اگر بنابه هر دلیلی تاکنون موفق به دستیابی به آن نشده‌اند، این بدان معنی نیست که آن را فراموش کرده‌اند. تنش‌های اجتماعی سال‌های اخیر دلیل موجهی بر روند رو به افزایش تقاضا برای آزادی است. نهادهای اجتماعی باید طوری طراحی شوند که ضمانت اجرای لازم را برای حفظ حقوق مردم در خود تدارک ببینند. امروز مدیریت‌های موفق، توانسته‌اند اثبات کنند که می‌توانند از بحران‌های حاکم بر نظریه‌های اقتصادی عبور کنند و به رشد اقتصادی و رفاه مردم جامعه عمل بپوشانند.

امید آن است که این نوشتار بتواند زمینه مناسبی را برای بررسی دوباره رویدادهای اخیر ایران پیش روی خوانندگان بگذارد تا با یک کالبدشکافی مطلوب، زمینه عبور از بحران فراهم آید. ■